

## مجبورم کرد مهریه‌ام را ببخشم و طلاق بگیرم



از اول هم می‌دانستیم این پسر و خانواده‌اش به ما نمی‌خورند و نباید این ازدواج سر بگیرد، اما متأسفانه دخترم گوش نکرد. به شدت دلباخته پسر شده بود و از آنجایی که بسیار هم ساده، آرام، کم‌حرف و کم‌تجربه است، خودش هم تشخیص درستی نداشت؛ حالا آمده‌ایم برای درخواست طلاق.

مادر دختر نشسته و منتظر نوبت دادگاه است. به همراه شوهرش برای همراهی با دخترشان آمده‌اند. دختر 29 ساله‌ای که تنها 2 سال از ازدواجش می‌گذرد و خودش هم چندان تمایلی به طلاق ندارد، اما خانواده‌اش موافق و مشوق طلاق‌اند.

مادر دختر، می‌گوید: خودشان در دانشگاه با هم آشنا شدند و ازدواج کردند. از اول هم راضی نبودیم. هر دو فوق‌لیسانس شیمی دارند و فکر می‌کردیم دامادمان با این تحصیلات قرار است سراغ کار مرتبط با رشته‌اش برود و یا آن‌طور که در خواستگاری عنوان کرد، می‌خواهد برای ادامه تحصیل به خارج از کشور بروند، اما بعد از ازدواج در بنگاه املاک پدرش مشغول به کار شده است.

وی ادامه داد: چند ماه پیش هم بدون آنکه کسی خبردار شود دختر ساده مرا برده و وادارش کرده 510 سکه تمام بهار آزادی مهریه‌اش را ببخشد. در حالیکه دخترم هم راضی نبوده است. از روز اول ازدواج نگذاشت دخترم به سر کار برود و با داشتن فوق‌لیسانس شیمی در خانه مانده است. به شدت خودرأی، خودشیفته و از خودراضی است و فکر می‌کند حرفش باید یکی باشد و کسی حق حرف زدن روی آن را ندارد.

این مادر گفت: از اول هم می‌دانستیم این پسر و خانواده‌اش به ما نمی‌خورند و نباید این ازدواج سر بگیرد، اما متأسفانه دخترم گوش نکرد. به شدت دلباخته پسر شده بود و از آنجایی که بسیار هم ساده، آرام، کم‌حرف و کم‌تجربه است، خودش هم تشخیص درستی نداشت؛ حالا آمده‌ایم برای درخواست طلاق.

وی درخصوص جلسه دادگاه گفت: در اتاق قاضی، ایشان هم گفت که این وادار کردن دخترم به بخشش مهریه‌اش، چقدر نا به جا بوده و حالا هم برای طلاق، پسر حرفی برای گفتن ندارد. فقط می‌گوید بیا زندگی کنیم، اما با این کارش اعتماد ما را از بین برده است و دخترم دیگر تحمل شکاکیت و بددلی و خودشیفتگی‌هایش را ندارد.

دختر جوان نیز در مورد میزان تمایلش به طلاق، می‌گوید: مشکل حاد و بزرگی با هم نداشتیم. اگر این کار را نمی‌کرد، باز هم به زندگی ادامه می‌دادم. هر چه گفت گوش کردم و آخرش هم قضیه به بخشش مهریه رسید، اما دیگر اعتمادم سلب شده است. حالا می‌گویم بیا یک سال زندگی کنیم، بعد این مدت دوباره مهریه‌ات را بر می‌گردانم، اما من نمی‌فهمم چرا اصلاً این کار را از اول کرد؟ هدفش چه بود؟ و مگر تا به حال من درخواست مهریه کرده بودم؟ خلاصه اینکه حالا دودل شده‌ام و از ادامه این زندگی می‌ترسم. مددکار اینجا هم به هر دویمان گفت اگر گذاشته بود بروم سرکار و بی‌جهت در خانه نمی‌ماندم، شاید مشکلاتمان کمتر می‌شد و به این نقطه نمی‌رسیدیم.

منبع: <http://goo.gl/o18Px0>